

تاریخ فرشتہ

کہ این امر اور بیعت موقوف داریم و بعد از فراغ از غمات نظام شاہی خود با تھاق بیجا پور رفتہ باستقواب چاہد سلطان
امور دولتانہ را شخص کردیم و این را از فاش شدہ چون بگوشش کشور خان رسید آغاز فکر و تدبیر نموده تخت بیعت
و معرفت چاہد سلطان فرمان قتل مصطفی خان بہر پادشاہ کہ نزد وی می بود معصوب کی از غریب زادہ کہ موسوم بود
بمحمد امین نزد میرزا نورالدین محمد کہ از سادات عمدہ مشہد متخلص بود و مصطفی خان دستگیری او نموده از جملہ امر استخ
در حوالی یگانہ پور کہ جاگیر بوی دادہ بود فرستادہ پیغام کرد کہ اگر مصطفی خان را بقتل رسانانی منصب و جاگیر او بموجب
میکنم میرزا نورالدین محمد حقوق آن ستید بزرگوار فراموش کردہ در صد تضحیح و بیجا شدہ بحسن تدبیر محمد امین را در و
قلعہ فرستادہ بخیل و حشم متعدد بجا پیغام داد کہ مصطفی خان میزاید رؤسای قلعہ را بجان کشد و در برابر ناکبت
و خود نیز حاکم مخالفت بلند کرد ایندہ جاگیر او متصرف شود می باید کہ بمضمون فرمان کہ صحیح ظان است عمل نمود و خان
از امر او جمع سازید کہ متعاقب فرمان زیادتی اقطاع و مناصب بنام شما خواهد رسید محمد امین قریب بشام مقصد
رسیدہ گفت فرمان ضروری بنام مصطفی خان آوردہ ام مصطفی خان باور کردہ اورا قلعہ را آوردہ در منزل لایق فرود آوردہ
در تطسیم و موافقی او تقصیر نکرد محمد امین گفت حال شب است علی الصباح در دیوانخانہ فرمان بجایون خواہم داد
و در شب و قبیلہ ہمہ کس بنجاب شدہ فرستادہ یاقہ نالین و ایوان بزرگت را بربنج مذکور فریب دادہ و ایشان را
کشتن مصطفی خان راضی کرد ایندہ علی الصباح کہ آن ستید بزرگوار نماز صبح کردہ باور او خواندن مشغول بود ناگاہ زہ کمان
و کبر و دشمنی از او بدیدہ شہادت رسانیدند کہ نیند سخنی کہ اقباب عمرش بر سر دیوار رسیدہ دشمن ہمو بملال منحنی کشیدہ
در ولایت یگانہ پور می بود چنان از او ضاع و آثار عالم سفلی خبر داشت و احکام چندین سالہ مستقبل را مطابق نفس الامر
بیکم و کاست می گفت چنانکہ پیش از نا کہ قلعہ یگانہ پور مستحضر اہل اسلام کردہ حکم کردہ بود کہ بعد از بیست سال این حصار بجا
مصطفی خان نامی تصرف کی از پادشاہان اسلام خواہد آمد قصارا موعود مذکور چنانچہ برہمن مخیم کفہ بود بوضوح بجا
و این سخن بسع مصطفی خان رسیدہ ازین حکم غریب متعجب گشت و باخبار او اشارت کردہ چون مجلس و
ما خردہ گفت می خواہم بیاچہ طالع مرا بظاہر آوردہ مال حال باز نمائی مخیم نکشت قبول بردیدہ نہادہ را بچہ طالع را بنظر
امعان نگاه کرد و چہ مرتبہ نزد مصطفی خان در لباس کفہ صلاح در تعریف نمیدید و چون مبالغہ از حد گذشت معروض داشت

مقالہ سیم روزہ دوم
۱۰۵

انبراسیم قتل شاه ثانی

مجله سنج روز دهم
۹۵۳

که از علوم نجوم مستبط و ستفاد می کرده که در فلان سال یکی از معارف تنگنا به جا آورده قصد حیات او کرده در همین طبعه که محل مرتتک شربت حضرت خلدی چنانچه او بر سر از اندک زمانی از دار السلطنه کمر خیمه ملک خاک خواب رفت و در آنجا بشیر کی از انبای روزگار شسته جیانش منقطع خواهد شد و در آخر چنانکه گفته بود مصطفی خان کهنه کشور خان سادات یافته او نیز در ملک تنگنا در جهان او ان گشته شد و بهنگام آنرا شکم منجم تعجب کرده بر کمال فضل و دانش او آفرین خوانند نظم ای ساجد کما ی روشن و راست همچو الهام روحی بی کم و کاست که جبراً از این اهل نجوم صدق آن عاقبت شود معلوم تبیین این مقال آنکه چون خبر شهادت مصطفی خان به جا آورده رسید چاپچی سلطان که محبت اهل بیت رسالت بود و سادات را بجان دوست داشته در حمت و خمت ایشان پیش از پیش میگویند در صداوت کشور خان بی اختیار شده سخنان درشت بسیار گفته و او چند روز بتغافل گذرانیده در حق چاه سلطنتی و افراتی اندیشید و گفت همیشه اخبار اینطرف را به برادر خود مرغی نظام شاه نوشته بر تنیر ممالک لسانه کویس در غیب نیاید بر صواب آنکه او را چندگاه در قلعه ستاره نگاه داریم و بعد از فراغ از مهم نظم اسماه باز بشهر در آوریم و چون پادشاه را در آن اوقات اختاری نبود بواسطه سفر سن با مثال این قسم معات نمیتوانست پروا کشور خان در شیت اراده خود مهر و بیکشت و چنانکه سلطان چون در بیرون آمدن از حرم سلطنت کابل میوزید و نماز سرایان و پیر زلان پادشاهی نیز علم جبارت بر افراشته تعجب و تعذی او را بیرون می آوردند و کشور خان سراج سرایان و عورات خاصه خود را بدرون فرستاده کسان کسان آن صدها را بیرون آوردند و در پاکی نشانیده روانه قلعه ستاره گردانیدند بعد از آن کتاب بچنین عمل شیع زیاد از فر مغز و کشته استقلال او از اندازه گذشت روحی ماندوی و کنه را که از امر اسے پادشاهی بود اعتماد تمام بر اخلص و کجی او داشت سر لشکر امرای سر مد کرد و ایند با جمعیت وافر و قیل و اسب بسیاری بجانب قلعه شاه در گت روانه ساخت امرای دکنی و حبشی آنجوشیده چون هوا ایشان رسید مردم مراسم استقبال بجای آورده او را قیاً آغاز به مسکه کرد آوردند میان بعد که مرد مدبر و کاروان بود همین الملک کنعانی و آکنهان را که همه امر او بود محسن سی و مواسید بسیار بجانب کشور خان را عیب و مایل کردند در مقام دفع امرای چو شس که بود و کشور خان فرمان پیغم میان بزد و تیار کرده فرستاد معصومین آنکه چنین معروض پای سیر

تعالیم روز دوم
۸۵۲

بلافت محیر گردیده که امرای جیوش اعلام تجز و تخت افزاشه سر و طعه اطاعت و انقیاد پادشاه می آورند و در
مقاتله و مدافعه شکر احمد کرمانه و سایر پهلویان باید که خبر سیل کجایی و توانی ایشان را مقید ساخته و قلعه
شاه در کت جیوش کردانی واسپ و قیل انبار روانه درگاه سلطنته لوازم خطبه شکاری و قیقه فرو نگذاری
می باید که صاحب حاجیه بود و میخواست که منصب سالاری بدست آورد یکی اراده بر قلع و قمع اخلاصخان و حیدر
کاشته میخواست که به بهانه ضیافت و کنکاش ایشانرا بمنزل خود طلبیده مقتصد سازد که ناگاه اجابت
بر فکر او مطلع شستی توقف با جیشیان مستر مجلس کنکاش منعقد ساختند و بعد از گفتگو قرار دادند که
اخلاصخان پیش از ظهور اراده میان بدو طرح جشن اندازد و از روی اخلاص او را بمنزل خود طلبیده مقصد سازد و ناگاه
امرای جیوش با اتفاق به جاپور رهند و کشور خاثر اینتر میان برداشته و سر شکر سلیم النفس معقول میباشند
بمواجهه شکر نظام شاه بسر حدشتا بنده پس اخلاصخان بهانه آنکه از بیجا پور خبر رسید که حق سبحانه و تعالی امر را
پیکر است فرموده بر ترتیب مقدمات جشن پرداخته و چند فیصل واسپ برای پیشکش میان بدو مستر کرده
و برسم ضیافت از و التماس قدم نمود میان بدو اجابت نموده با مسعودی از مخصوصان و مستر بان
خانه اخلاصخان رفت و آنچه او در حق جیشیان اندیشیده بود اخلاصخان در حق وی بطور ساینده به خبر آئین
در پیش کشیده و اثاثه امارت او را معترف گشته چهار روز بر فاقست سایر امرا از شاه در کت متوجه
جاپور شده از مشاهد این حالت سنگت تفرقه بر شیشه جمعیت لشکر افتاد و همین الملک و انکمنان و دیگر امرا
نیز راه اقطاع خود پیش گرفتند و کشور خان از شنیدن این خبر کتچاومت و در فتنه امرای جیش را از صیغه خاطر شسته
بود اما بحسب ظاهر مرتبه مقاتله گشته برای آنکه در دلهما و قری پیدا کند پادشاه را به بهانه ضیافت خان خود
بید و جیشی عطیم نموده تخت و پیشکش فراوان گذاشته اما امنی سودمند نیفتاد هرگاه بیانار و کوچ بیجا پور
در حق آمد عوام شمشیر حقی حور است و عجمیر زبان بنفیرین او کشاده میسکنته این جهان بزیست که فرزند
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم مصطفی نمانگشته و چنانکه سلطان زوجه علی عادل شاه را بچنان حال لقلعه فرستاد
کشور خان از شنیدن این سخنان دانست که طبایع خاص و علم از دستگرفته است تا برین چون شنید که امر

مقاسیم روضہ دوم
۱۵۳

جشی نیک منزلی جیا پور رسیدند پادشاہ را بہ جہانہ شکار از شہر بیرون برد و ساعتی در حوالی کلان باغ توقف
 کرده بعرض رسانید کہ چون جو باغایت کرم است امروز شکار موقوف کردہ پادشاہ بدولت و سعادت شہر تشریف
 برد و بندہ را رحمت کند کہ سیر باغات شاہ پور کردہ بلا از دست آید انحضرت اورا رحمت فرمودہ بہت سلاکت
 شامت و کشور بجان کہ چار صد سوار یراق کردہ ملازم او بودند و نقد و جواہر فراوان کہ اکثر از خزانہ پادشاہی
~~مجلسہ~~ داشت قطع نظر از زن و فرزند شکار گران بر سر راہ احمد نکر رفت و کیریز بہ سنگام را کار بستہ
 چون مرئی کہ از قسطنطنیہ بہ ہون بعد ملاحظہ پیش و پس نا کردہ بجانب احمد نکر جبال فرار بہ پرواز آمد و تا سرحد اطلس
 در مینج شہر متوجہ وقت نا کردہ از شش قند جشیان بجات یافت چون ببلدہ احمد نکر رسید ارکان دولت نظامی
 کہ از ~~پیشانی~~ قباچ او آزر رہ بودند ہر آنیہ بودن اورا التوجہ صورت نسبت بگلگندہ کہ دار الملکات قطبشاہیہ بود شامت
 و در باغی از مردم اروستان ہر زمان جبار شدید بالاتمام بقصد مقام خون مصطفی خان بزخم خجرا اورا بہتسل رسانید
 و جسکی کہ مخبم نکال پوری کردہ بود مطابق واقع کردید الترض امرای ثلثہ جیوشس بر فرار کشور خان مطلع شدہ بخاطر جمع
 پی و عذہ معارض و معاند بشوکت و عظمت ہرچہ تا متر داخل جیا پور شدہ بشرف بساطبوسی پادشاہ کیوان غلام
 معزز گردیدند و ہر یک برابر قدر و منزلت بخلع فاخرہ پادشاہانہ و انواع مراسم شہوانہ سراسری یافتہ
 بحصول مقصود قہج گردیدند و از انجاعت اخلاصان جشی بمضب و کالت پرداختہ زمام اختیار امور ملی و مالی
 بدست آورده و در ہر روزی فرمان سعادت نشان بطلب چاند سلطان قلعہ ستارہ فرستادہ چون بہ جیا پور
 اخلاصان بہ سبج سابق محافظت و تربیت پادشاہ باور جوج کردہ و بموجب فرمودہ چاند سلطان مضب
 پشوانی با فضل خان شیرازی کہ در عہد عادلشاہ نیز بآن خدمت سرازار بود تفریح نمود پندت بہمن را کہ با اخلاصان
 طریقہ اخلاص و کھنہ داشت مضب استیفا انتصاب دادہ مستوفی الملکات کردانید لیک بعد از چند روز از تو سمہ
 چاند سلطان ان سہن باحوال عزیزان اخلاصان متوجہ شہر بطرز حاجی کشور خان آغاز ظلم و سفاہت نمود و بمن
 توہم و خیال کہ مبادا از ایشان کردی بوی رسد و مضب و کالت تغیر بتبدیل راہ یابد افضل خان ورا سوختن
 بیکناہ بخت و افضل المتاخرین شاہ فتح التیرازی و شاہ ابوالقاسم و شاہ مرتضی خان انجورا باجمہر دیگر از امراد و اکابر

تاریخ مرسته

و اشرف خیران اینجا پور اخراج نموده با اتفاق حمیدخان و دلاورخان سیرانجام مہات سلطنت مشول شہین الملکت
 کہ او در جاگیر خود بود طلب نمود عین الملکت چون اطاعت فرمان پادشاه کرده تعجیل بجای پور رسید امرای ملکہ
 رعایت تعلیم و توقیر کرده با استقبال شادمانی الملکت ایشانرا با جامی قلیبیل دیدہ بطبع منضبط و کت
 در ساعت آنها را بگرفت و بنجر در پایہائی ایشان کرده بعد از دوستانہ گفتگو کہ داخل شہر شدہ
 بقبیل عاشیہ بساط سلطنت مشرق کرد پس لشکر خود را راستہ ولاد خان و اخلان مستعد کرد
 ہچمان با بنجر بالای فیلان سوار کردہ متوجہ قلہ شدہ در وقتیکہ قوم بدو اندازہ الہ پورینا آمد کہ کت را بپیش آید
 فہیان رسیدہ رسانیدند کہ بعضی از غلامان پادشاهی کہ درون قلہ بودند دستور خان تہا را بدال
 کہ با عین الملکت زبان دارد بگرفتند و در وازہ قلہ اکت را مسدود کردند و اینکہ مستعد جنگند عین الملکت
 این خبر چنان خوف و ہراس بر روی مستولی شد کہ بر اہل امرای معتقد کہ بر فیل سوار بودند ہر دوستانہ بضمون اولاد
 عمل نمودہ یکی از غلامان پادشاهی کہ مقصود خان نام داشت با جمعی از مردم دنبال ایشان و ہنوز کہ از شہر
 بیرون نرفتہ بودند بحسب اتفاق دو چار فیلان کہ حبشیان معتقد برانہا سوار بودند شدہ نگاشت کہ از شہر ہزار امیر
 برزد و در ساعت آنها را بپیر آورده و در بنجر از پایہائی ایشان برداشتہ بخدمت پادشاه رسانیدہ عین الملکت
 صلاح در توقف ندیدہ جاگیر خود رفت و امیرانرا کہ اکثر از جانب خود ساختہ از متابعت ایشان کہ باز استقلال
 ہر رسانیدہ بودند منع کردہ و ازین امر یکبارہ در سخت گاہ ہرچ ہرچ بدیدندہ حکام و کن کہ در کمین فرجہ بودند مجدداً ہرچ
 مملکت شدند چنانکہ ہر زاد الملکت کہ بعد از سکت چند منزل بجانب سیر خرم صاحب نیش پس نشستہ بودند
 بخار بخاطر آورده با اتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت ہر بار با معاہدہ نمود و اینکہ در شہر شمع و ثمانین و شماع
 ابراہیم قطبشاہ فرما فرمای تلکنت و نت شدہ ولد البرکش محمد علی قطبشاہ در محسن جانشین پدر کردیدہ ہر آئینہ
 انجانب بصواب دید بعضی از نگران بزرگت خود با مرتضی قطبشاہ طرح معاہدہ مت اقلندہ مقرر کرد کہ لشکر
 برو ولایت عدالت پناہ کشد و با اتفاق ہر زاد الملکت و سید مرتضی اول قلہ شاہ و کت را مستور ساختہ تعجیل ایشانرا
 نمودہ بعد از ان ہر سہر ہی انجماعت بر سر قلہ کلبر کہ رود از انیر متفرج کردانیدہ خود متفرق کرد پس تعجیل

مقالہ سیم روزہ دہم
 ۱۵۳

تاریخ مرسته

۱۰۲

و بنا بر آنکه در آنوقت زیاده از دویست هزار سوار خاصه حسیل در شهر جاپور شکر مانده بود جشیان متحرک شده مخالف نیم روزه دریم
بخط برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و انکمنان و دیگر امرا با شصت هزار سوار
خاصه حسیل با استعداد تام و تعجیل بر چه تمامتر کجالی بیجا پور رسیدند طرف دروازه آن یورش آوردند
و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و مخالفان نظامشاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین بسیار
از مردم کشته میشدند و غلبه از جانب خصم ظاهر شده در چنان وقت از کثرت باران در شب پستک دیوار
قلعه نیز بمقاد و در همان شب عین الملک و انکمنان که از جشیان امین نبودند بشتید بعضی میروستند و بجزاد ملک
و قطبشاه خواستند که صبح آنروز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه بدو دستید مرتضی که از آنسه سالار بجزاد
الملک بخت آرزو بود با انواع تدبیر در آن روز دخل در اراده ایشان انداخت و جاپور را نیز فرصت شد
فی الجمل دیوار راه دست کردند و بنا بر آنکه امر او اشرف ملک از حکومت غلامان جشیه راضی نبودند و اتحاد
بر قول و فعل ایشان نداشته بیجا پور می آمدند لاجرم جشیان صاحب دخل امینعی فزیده بنا بر محصلت
وقت بعرض چاندنی بی سلطان رسانیدند که ما غلامانیم و اشرف و اعیان ملک از حکومت و ریاست
ما آرزو اند صلاح دولت عدالت پناه در آن می بینیم که محاسن ملکی و مالی یکی از مردم حسیل و مجیب حواله نمایند
تا در امور سلطنت نظام و رونق پیدا آید چاندنی بی سلطان تصدیق کلام ایشان نموده بصلاح ایشان شاه ابوالحسن
ولد شاه طاهر را بخدمت منصب امیر حاکم اختصاص بخشید و سید مشارالیه بکلی همت بر دفع مخالفان مصروف
داشت تخت مسرمان جلد مصوب فرمان استالت و الطاف بطلب امرای برگی بولایت کرنا لک روانه ساخت
و بید مرتضی که اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخ اقبال شاه فریدون لیت
از آن مرتفع تر است که کند شیر و هم و خیال بشریات رفع او تواند رسید باید که این مضمون را بعبارات
شئی خاطر نشان قطبشاه و بجزاد الملک نموده نوحی نمایند که لوازم صلح در میان آورده بمان خود مراجعت نمایند و آن
مقرب است که از ممالک محروسه جهان جهان شکر متوجه درگاه خواهد شد و کذا لک امرای برگی نیز که در عهد
عادلشاه بواسطه بعضی مقدمات خالیف و برسان جلای وطن کرده پناه برای بیجا لکر برده بودند بجزاد وصول فرمان

طلب شهر بار صاحبقران سرعت بر چاه تمام تر متوجه استان بوسی خواهند گشت در وقت وقت شایده
 سوار گشته بگو مراجعت صعب گردیده راه بدست نماند تا بید یافت سید مرتضی که از تابع بودن خود لکیر
 نام داشت و میخواست که قطبشاه هزار الملک را کاری از پیش نرود در مقام دولتخواهی عالم پناه شده
 شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و امکنهان که از جیشیان ریخته بوی طلق شده بودند پنهانی کس نزد
 ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرد و پیغام داد که قاعده مردم اصیل است که بواسطه خشونت
 و منازغ بعضی نفران با صاحب خود حرام خوار می نمایند و در چنین وقت ترک طاعت خداوند کرده خواهند
 که لوگری دیگران جتار کنند شرط نیکو بندگی است که چون جیشیان میدخل گشته شاه ابوالحسن عمده
 الملک شده است اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب سعادت دارین دانند عین الملک و
 امکنهان در این سخن موافق عقل افتاده و فتنه کوچ کردند و باز نزدیک دروازه آمد پور فرود آمد پادشاه
 جنس اطفا اطلاق و اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرای ممالک از شنیدن این خبر بجا پور آمده امرای بر سیکه تر
 موج و ج بد رگانه شناسند و بمبا من جن اخلاص شاه ابوالحسن در مدت یکماه قریب بیست هزار سوار جمع گشته
 رواج در وقت دیگر در مقام سلطنت پیدا شد و تخت امرای بر کی موجب حکم تاخت و ماباج لشکر
 پرداختند و در اندک زمانی نوعی نمودند که قلعی قلعه در اردوی ایشان پیدا شده از محاصره بجا پور نیز مانند
 شاه دکت بیجان شدند و از نیکو در نیفتند عدالت پناه بصلح راضی نبود مضطرب گشته بکی شروع در راجه
 کردند و قرار دادند که چون تسخیر بجا پور و وقوع صلح درین اوقات نوعی از محالات است بهتر است که قطبشاه
 با جمیع خود بجانب حسنا باد کبر که شامه و آن قلعه را بجزه تصرف در آورده هزار الملک و سید مرتضی
 باز بطرف شاه دکت رفته اند و در بجزه دیوان طرف امشاه جاد بپند و بعد ازین نکاش کل در دست
 و انفعال پی صلح از پای قلعه بجا پور برخاسته و پس سرخاریده بر یک بطرفی که قرار داده بودند توجه نمودند قطبشاه
 بنا بر بعضی مقدمات که در جای خود نوشته خواهد شد ایشان را رفتن بشاه دکت و وقت آن ولایت قیام
 اندازد کلر و مرج تاراج کنان کیر احمد نکر رفتند اما محمد علی قطبشاه را تا مسقطه

تاریخ فرشته

۱۰۴

مقاله سیم روضه دیم
۱۵۳

که در سلطنت نوکران معتبر ایجاد داشت خطاب مصطفی خان داده با سپاه آراسته تسخیر برخی از ولایات
شهر بارمدالت آثار اشاعت فرمود و خود بر جناح استیصال بگلنده رفته بعیش و عشرت پرداخت مصطفی خان
استرآبادی ناچار بعضی از پیرکناست و قببات سرحد را بجزه تصرف در آورده دو سه ماه روی کار بجام دل گیرانند
و اعلی حضرت سلیمانی بر کیفیت انقاد آگاه شده باستقواب اخلاصخان دلاور خان حبشی را با مارن سپاه زرغله
مقرر کرده با مردان شیردل صف شکن و فیلان کوه بنیاد مرد افکن بجنگ که مضرب خیام مخالفان بود نامزد فرمود
دلاور خان باقبال سلطان سکندر شان مستوفی کشته بفرم رزم اعدا اعلام ظفر انجام برافراشت و در
انزووی بجوالی سپاه مخالف رسیده ترتیب چرانتار و برانتار شکر حضرت شاعر پرداخت و در کمال شوق
و افسوس جرب اعدا بناوه مقاله و کارزاری نمود که بهرام خون اشام در قلعه ابدق قام سپهر از حمایت آن
بر خود بلزید و آفتاب موفور الاضام از بیم وصول و عده اذ انشمس کورت و اذ انجوم انکدرت زد کشته
از قتل و زوال خویش برتید ایات چنان راست برینماشد سنان که بنیند کس
گرو را از کران زانوی آن قند بیکراف خطوط نظر السبر صد شگاف زکوت سنانهای بالا بلند
زحل سواران بچپان کند فروشد چنان پشت کاوزین بجدی کیت کلک ناف چین کران هر یکی را کون
بیکراف بنوعی بل شد بسم پشت ناف آخر الامر تا شیر فتح و نصرت از مطلع دولت سکندر صوت
و میدان گرفت و از آنجا که اقبال و ظفر از درگاه نشینان اوست در غیر تبه نیز سپاهش مظفر و منصور گردیده شکر
قطبشاه گریز بر ستیز اختیار کرده و عینتی که محاسب و هم از احمای آن بعجز و تصور اعتراف نماید در حوزه تصرف
عادلشاه آمد یکصد و پانزده میل از فیلان کلک توان قطب شاهی در کار پاوشای جمع کرده
ویر قاتلان حالت عالم کون و فساد پوشیده و پنهان خواهد بود که اینها همه محض غنایت الهی و میامن
اقبال صاحبقرانی ابراهیم عادلشاه ثانی بود و الا بیج ذی عقل تصور ایمنی نمیکند که چهل هزار سوار کار گزار
پای قلم بجا آورند و با اگر در وقت زیاد از دو سه هزار کس در قلعه نبوده باشد و بعد از یکسال محاصره فلان
فیضان بلده متصرف بنده حامی و ناصر ممالک خود شتابند و فیلان و اناث سلطنت هر دو پادشاه بجزوه

دیوان صاحبقران در آمد ضمیمہ سایر آلات شکست و ختمت شد و در بھمان موضع کہ دلاور خان را صورت فتح نمود
 نمود اوراد اعیہ منصب و کالت و امیر حکلی سرازوریکہ خاطر برزودہ کلون صمیمہ بھیدر خان تھاندار قلعہ ارکت
 پیغام نمودہ بمواجید و لغزب اور افرغزہ و رسوم عمسد و تباق بطور رسانید و امیدوار دستظر بر جناح
 استعمال جتہ امضای آن عنیت از جنابا د متوجہ بجا پور و بعد از طی مسافت نزدیک قصبہ الہ پور نزول
 نمودہ متعلقان معتمد خود را نزد اخلاصخان فرستاد و تقریبات اکیختہ غایبانہ چندان لوازم اخلاص و اعتقاد
 و شرایط لایہ و چالپوشی بتقدیم رسانید کہ او فاضل مطلق شدہ دلاور خان را جزو ضعیف عاجز دانستہ از ریاضت
 حرم دور افتادہ در محافظت و ضبط شھر و قلعہ کمونید و پیغام فرستاد کہ ہر گاہ ساعت خوب باشد بوض حضرت
 رسانیدہ و رحمت حاصل کردہ ملاقات حضرت سلیمانی خواہم داد دلاور خان ایمیضی را از طالع قوی خوشی دانستہ
 بیش از پیش بھول مقصود رسیدار کشت و روزیکہ اخلاصخان دیوانداری کردہ بمنزل خود رفت و بر تشریح
 کتبیہ کردہ بجا اب شد دلاور خان بر آن مطلع گشتہ باتفاق فرزند ان بمقصد سوار و پانزدہ میل جاہ کار کردہ نامی
 داخل بلدہ بجا پور کردید و عبرت باد صرصر خود را قبلہ ارکت کہ مسکن خسرو و عرش جناب بود رسانیدہ
 حیدر خان بنا بر قرارداد فی تامل و تفکر دروازہ را کثودہ قلعہ در آورده دلاور خان بہ تلمیم تراب اقدام شہنشا
 سپہر ہشام سرافزاری یافتہ در ساعت بہیہ اسباب مقاومت و مقابلت اخلاصخان مشغول کشت و جا بجا
 درون قلعہ منوبان و متعلقان خود را بازداشتہ در شرایط حرم و ہوشیاری دقیقہ فرو گذاشت در آن اثنا خبر رسید
 کہ اخلاصخان از خواب غفلت برخواستہ و بر حقیقت حادثہ واقف گشتہ باستہ چہار ہزار سوار چون اژدہای دمان
 آتش فشان متوجہ قلعہ است دلاور خان باتفاق حیدر خان و فرزند ان دروازہ را مسدود ساختہ توب و تفکنت برج
 و بارہ نصب کردہ و امن مدافعہ و مجادلہ بر میان استوار نمودہ و با اعوان و انصار بجنگ پرداختہ جوئی آتش کانداز
 التھاب یافت کہ شرطایر را پر بوجست گاہ اخلاصخان بان سمنند باد پای را بتازیانہ قہر برانختہ نزدیک دلاور خان
 و بشیہ تیر و تفکنت مردم برج و بارہ را زیر کردہ اعلام شہامت می افراشتند و گاہ دلاور خان بان سمنند
 مردانکی بر آورده توپہای بزرگت قیامت جنیب را باروت پر کردہ و خورہ سنگت و آہن و مس سمنند بیکبار

تاریخ فرشته

قاله سیم روزه دوم
۱۵۲

برافواج بیرون می انداختند و بر کت جمعی از شجاعان حبشی و هندی را سوخته خاکسرایشان را بجا و قایمیدند
انروز تا قریب شام پنجاه شصت مبارزان نامی از اخلاصخان کشته شده از مردم قلعه زیاده از یکت کس بهلا
رسید و چون خسرو نیلی حصار بغزه مغرب شتافت و زمانه کوت زنگت جشن در بر کرده رؤمی از زنگی متمیز
اخلاصخان بمنزل خود رفته بلبل خان حبشی را که از قدیم الایام از جمیل علامان مصطفی خان و بعد از وفات او
لوگزش شده بود محاصره قلعه و مسدود ساختن ابواب دخول و خروج مامور گردانید بلبل خان در باب شرایط
محاصره از خود بتقصیر راضی نشده در انکار مساعی جمیل بتقدیم رسانید و قریب یکماه گناه و بیگناه طرح جنابک
انداخته از دوست و دشمن آوارگترین و آفرین می شنید بنا بر این دلاور خان مخفی گمان نزد خلیخان فرستاد
اورا بمواید بسیار فریب داده نزد خویش برود و اخلاصخان خدمت محاصره بیکی از حبشیان دیگر رجوع کرده
خود بمنزل خویش بدیوانداری و ضبط مملکت پرداخت لیکت بعد از پوستن بلبل خان بدلاور خان تسبیح
مردم خاصه جمیل بنا بر آنکه سایه بلند پای پادشاه عجماء بر سر دلاور خان بود و جز آن پادشاهی نیز
در تصرف داشت ترک رفاقت اخلاصخان کرده بعد از اقیاع عهد و پیمان فوج بدلاور خان می پوستند
ازین سبب قوت صفت از دیوان پذیرفته کار بجائی انجام مید که مردم دلاور خان لبر گردی بلبل خان از قلعه
آمده جنابک میزدند و بیشتر اوقات بر صفوف اخلاصخان غلبه کرده از مورطها بر میخیزانیدند و غله و روغن و جمع
ضروریات معیشت فراهم آورده بدون میکشید چنانچه قلعیان از ضیق محاصره نجات یافته قرین فراغت و نفا
گردیدند بعد از آنکه چهار ماه اوقات مردم شهر شور و شین گذشت و گناه و بیگناه در کوه و محله و بازار ریخته
جگهای صعب واقع شده بسیاری از خانها از کلاه و ضربن چابین ویران گشت و مال حال تنگش گشت
امرا و خلائق جنابک آمده یکباره مساعی جمیل بلبل خان ترک رفاقت اخلاصخان کردند و جاگیرهای خود رفته
انفشانان گشتند اخلاصخان با وجود شایده انحال گریختن دارد است از حیا پور بیرون رفت تا آنکه دلاور خان
جمعی را بخانه او فرستاد که بگفت و حق صحبت دیرین منظورند اشتیاقی تا مل و توقف بر دو چشم مکنند و جمعی
جشن و کت باعی دم از رفاقت میزد چند روزی بنا بر محلت در محلات پادشاهی و جناب ساخته

بالاخرہ ازو نیز متوجہم گشتہ در یکی از قلاع محبوبس ساحت و صدای آنا ولا پفری در کبند فلک دوار انداختہ یکی
فکر بر استحکام محکم گشت امرای کبار را بابت نویسی دوصلت ہوا خواہ خود کرد ایندہ و اولاد خود را بریت
کرده بر یکی را یکی از خدمات حضور پادشاہ بزرگ و صاحب جاہ ساحت ولد مترکہ محمد خان نام داشت
از امرای کلان شدہ مقبیلیم مصحف اقدس و کتاب گلستان و بوستان مخصوص کردید و سپردید کہ کارخان
بامارت و متضرب سرسرنوبتی فایز گشتہ پادشاہ در لعب و چوکان بازی شرکت گشت و خیریت خان
در سناک امیران صاحب شوکت منتظم گشتہ پیاسبانی و ہوشیاری شہنشاہ قبا و کلاہ مقرر کردید و عبد القادر
باوجود امارت منصب تمامداری قلہ ارگت نیز یافت اما چون صغیر گن بود دلاور خان لوازم اشغل را از جانب
عبد القادر برومی خان دکنی کہ محل استاماد بود رجوع نمودہ و پیلانی را از امیران کلان ساخته اورا فرزند خواندہ و در
صد ہزار نفر از غریبان و شصت ہزار نفر از حبشیان را کہ از چہرہ اطوار ایشان صاحب داعی استنباط
می نمود برداشتہ باقی را از قسملہ عادلشاہ اخراج کرده و شاہ ابوالحسن کہ لغز مودہ اخلاص خان در یکی از قلاع
محبوس بود از زندیشہ وافرہ است بگردان قلہ کول کردانید و بہمان اکتفا کردہ بعد از آن بچند روز بسی
کہ حق بہمانہ بان عالم است آن سید و الاثر اورا در پنجس بدرجہ شہادت رسانید و حاجی نور سہ پروردہ
علی عادلشاہ را کہ از مردم عمدہ بود ہمین ازو نبود مغزول ساخته او را نیز از جنبہ سپاہیان بی بھرہ گردانید و دست
چاندنی بی سلطان از امور ملکی و مالی کوتاہ کردہ نوعی نمود کہ بچکس باور رجوع نداشتہ باشد و غالب خان تمامدار
قلہ او دنی را کہ ظلم مخالفت افراشتہ آن حصار را متصرف شدہ بود کجکت و تدبیر مغلوب ساخته و بدست
آورده جتہ عہدیت دیگران برود چشم او نیز کنند و مذہب امامیہ را از میان برداشتہ مذہب اہل سنت
و جماعت رواج دادہ بوسیلا این استحکام من جمیع الجہات خاطر فارغ ساخته بکتیہ برد پوار اہمیت کردہ
مہبات ملکی و مالی پرداخت و از سنہ تسعین و تسعایہ تا ثانیہ و تسعین و تسعایہ و تیپ ہشت سال کثری زمام حمام
پادشاہی در تصرف داشتہ در کمال فراغت روزگاری میگذرانید و انجملت معظم وقایع اہمیت را کہ
لایق سیاق کتب تاریخ است درین اوراق مطوہہ میگردانم زمانی کہ دلاور خان محانت را جب طلبیدہ

تاریخ فرشتہ

۱۰۸

بیچ طرف معاذی و مزاحی نامذلیلان را کہ از اوضاع و اطوار رایان طیار با خبر بود بشکر بسیار حبه کرتن مال مقابلہم روزہ دوم
 و خراج سفری کہ بعد از شہادت مصطفی خان ادا نموده بودند نامزد کرد بلبلخان چاکر میخواست سامان جنیل
 و حشم نموده بدست و شافت و ارب سناک حاکم جہہ اورا دیدہ و سہراہ شدہ بر سر سکر ناکت خیاط
 قلعہ کرد کہ سکر کشی کردہ کردن بطوق اقبیادور نمی اور و روان شد و سکر ناکت بمخص کردید بلبل خان کرد
 قلعہ فرود آمدہ و مور چل با مراد سپاہ قمت نمودہ خود نیز گاہ بگاہ بمور چلہا رفتہ در تفتیق محصورین میکوشید
 و در آن اثنا بلبل خان در یکی از شبہا کہ بمور چلہا میشت بدست مردم سکر ناکت گرفتار شدہ اورا بقلعہ برد
 و رنجیراہتی کہ معتدرا دو من دکن بود در پایش کردہ مجوس ساختہ سپاہ و امیران چون سرشکر را گرفتار
 حرم دیدہ متفرق گردیدند و بلبل خان در دریای حیرت افتادہ در نجات خویش اندیشہا میکرد و قضا را با یکی از مردم علف
 فروش است آمدہ ببدل نقد فراوان اورا موکلان را فدوی خویش کردانیدہ و در آن اوان قریب بیچ شش
 شہارزور باران باریدہ کل در قلعہ بسیار شد و چون باران ایستادہ آفتاب از زیر چادر سحابی چہرہ نمود
 ارکان دولت سکر ناکت حکم کردند کہ کاوش خویش و غیرہ را از میان کل ولای بیرون برند و در محرابی
 کہ زمین خشک باشد ببندند علف داران بر آن شدند کہ علفہا را بر سر گرفته بہتہ مواشی بیرون برند بلبلخان
 فریب یافتہ از علف فروش شنای خود التماس نمود کہ مرا نیز در میان پستہ علف بہتہ بردوش گرفته بیرون
 ببر بلبلخان با وجود آنکہ جوان قوی بیکل بود علف فروش اقامت بر وقت و زند خود کردہ قبول امنعی نمود و تجویز
 و کفہ موکلان اورا عینہ ساختہ در پستہ کنجانیدہ بردوش گرفتہ و روز روشن ہمراہ دیگر علف کشان شد
 بیرون برد بلبلخان کوشہ سوار رسیدہ در حال رنجیر شکتہ با اتفاق علف فروش و دستہ موکل راہ کرینہ
 پیش گرفتہ و پامی مروی خویش بتغییل مر مر خود را بہر حد عدالت پناہ رسانیدہ اسپ سواری بدست آوردہ
 چون عینہ بچاپور رسید بدلا در خان کیفیت احوال اعلام نمودہ جبہ کشیدن انتقام و گرفتن مال معین طلب
 لشکر کرد و لادخان در اسال چون صحبت بران منوال دید طومار مطالبہ باج و خراج در ہم چیدہ آنرا وقت دیگر
 انداخت و در همان اسال ارادہ نمودہ کہ با دو دمان نظا مشابہی بہر دو ابواب خصوصیت و استثنائی مفتوح سازد

و بساط خصوصت و لشکر کشی منطوی ساخته طریق یکاکی و اشخاص مسلک دار و نیا بران ایلچی از جانب پادشاه روانه
 احمد کر کرده با مرتضی نظامشاه و کیل السلطنت صلاحخان ترک طرچ دوستی افکنده و در دستن آشی و تسخیر و تسخایه
 مرتضی نظامشاه کتب مصادقت اسلوب پادشاه عدالت پناه فرستاده اظهار مواصحت نمود و شیر اعیان
 انحضرت مسامت پی پی خدیجه سلطان المشهور بر ابرهه جیورا برای سپر خود میران شاه حسین خواستگاری کرده
 در همان سال قاسم بیکت حکیم ولد قاسم بیکت بزرگ و میرزا محمد تقی نظیری و دیگر اشراف و اعیان احمد کر با چهار
 از مردم خاصه حسیل نظامشاهی در کمال سبیل حبه ایقاع عقد و بدون عروس به جیا پور آمدند و بعد از چهار ماه که از نظر
 جشنها و طویهای بزرگت بوقع پیوسته با تمام رسید پی پی خدیجه را بمقتضای شریعت نبوی علیه الصلوٰه و السلام
 صید عقد از دویج شمراده میران حسین گفته با لکی آن مختد ره را بمرآه چاند پی پی سلطان که میل ملاقات برآورد
 داشت بجانب احمد کر روانه ساختند ایشان چند روز در بلده شاپور توقت نموده چون قاسم بیکت و میرزا
 محمد تقی بخلقبای مرصع پادشاهانه و اسپرهای بارین و لجام مرصع و دیگر تحف و هدایای نفیسه و تقوی و سروان
 از ایض و امر سر فرار گشتند و جمیع مردی که بمرآه ایشان در انفر بودند علی قدر مراتبم و تفاوت مدجاتهم برآرم
 شریفانه اختصاص یافته شمال و خوش وقت گردیدند و حضرت شده در بلده شاپور آمدند در آن شب شش و پنجاه
 و تسخایه مصوب پالکی راجه جو در ملازمت چاند سلطان است معاودت افزاشتند و در خان حافظ چون با کمر
 رسیده بعد از ایقاع جشن و طوی پادشاهانه بلقیس الزمانی را بشا بزراده سپردند و شیخ نسلم عرب بنجی و غیاث
 بیکت قزوینی الما طالب بیکتیر خان و دیگر اعیان جیا پور که بمرآه پالکی رفته بودند دو دستکام و مقضی المرام بزرگ
 جیا پور مراجعت کردند و بعد از فراغ از لوازم انفر و خوشی دولتخواهان و خیر اندیشان ترتیب مقدمات خواستگاری
 مجدد و بسط جشن و طوی عروسی دیگر پرداختند ترتیب ساختن جشن و طوی مختد ره
 زمان بلقیس دوران ملکه جهان با سلطان فریدون مرتب جم نشان در زمان
 که بمساعدت توفیق ازلی ساعد مستدار پادشاه کامکار در کردن عروسان مقاصد جمایل بود بشا علی گانه
 بنجه الطوار عارض عرابس مطالب نهایت آراستگی و پیراستگی داشت خاطر پادشاه ابراهیم آمار بوجوب

۹۹۳

النکاح منتهی من و غیب عن سنتی فلیس منی رغبت بکار خیر فرموده، بکی بمنش پادشاهانه قاصد مقاله سیم روز دوم
 کرید که کلانتر چمن زندگانی سلطان غفران پناه ابراهیم قطبشاه که رشحات سحاب عطوفت و مهربانی
 برادر کامکار محمد علی قطبشاه پرورش یافته جوانی ستاری نماید برای تمهید قواعد محبت و دوستی از معارف و تمکین
 تشکله میجا پوز جمع را بدار الملک محمد علی قطبشاه که موسوم است بجید آباد و مشهور است به باک نکر مرثیہ
 بلقیس مد سلطنت متماہ پناہ سلطان و مشور بلکہ جبار بر سنج شریعت غزاقه ہمیری بعقد ازدواج در آورد
 و چون چندام در گاہ پھر بار گاہ بر کنون خاطر شایستهایی و داعیه انحضرت و قوت یافتند آغاز حجت و شادمانی
 نموده دلاور خان که متکفل سرانجام امور سلطنت بود بمشیت آن اراده مشغول گشت سربرزین اطاعت نمائند
 بعد از آن سال ۱۰۰۰ سال و گفت و شنفت غایبانه با محمد علی قطبشاه جمعی از اعیان را با برخی از مردم خاصه خیل لبر کرد که
 حواجی علی ملک التجار شیرازی با نفوذ و اجناس فراوان جتہ سامان لوازم آن امر به باک نکر کیل نمود و بجای
 طی مراحل نموده چون قدم در دربار سلطان سر بر بختیاری نهادند در بر منزل جماعتی اوار الملک ملک
 نزد ایشان آمدہ بر اسم ضیافت قیام می نمودند و انواع خدمات شایسته تقدیم رسانیده در استرضای حواطر
 میکوشیدند و بعد از آنکه بحوالی بهاکت بجز رسیدہ خیمہ و گاہ مرقع ساختند جمیع اشراف و اعیان ملک
 استقبال شامتہ در فایت احترام بان بلده در آوردند و در منازل مناصب فرود آورده آنچه شرط تعظیم
 و تمجیل بود بوقع رسانیدند و چون دانستند که سبب آمدن محارم ذوالاحترام صیت در کمال نشاط و انبساط
 بجن قبول تلقی نموده ارکان دولت او بسط بساط سروسرور و عیش و نشاط حضور پرده خند و در ساعتی که بجز
 سعادت جلیس از اوج سعادت طالع بود و زبیرہ و زینب نظر محبت و ولای جان بخشید عالم آرا ناظر سادات
 و حضرات و اکابر و اشراف جمع گشتہ باین شرح شریف نامید پھر سلطنت و محبت را غایبانه با اتمام
 ملک رحمت و اجلال عهد بستند و مرتضی نظر شاه وکیل السلطنت و شاه علی صلابتجان ترک بر بعضی مطلق
 ازینکه میسورت ایشان آن امر واقع شده بود زبان بشکایت محمد علی قطبشاه دوستانہ کشودند و او بنا بر وصیت
 و نصیحت پدر مرحوم خویش ابراهیم قطبشاه رعایت خاطر نظامشایبہ کرده در ارسال پاکلی ملک جهان تا مل و کنت

ابن اسیم عادل شاه ثانی

۱۱۱

جم روضه دوم
۱۱۱

فرموده چون پرتوین معنی بر پیشگاه ضمیر انور عالم پناه که بشاه جام جهان ناست باقیه تنیه ایشان بر ذمت نعمت
فرض گردانیده دلاور خان را با حضار لشکر فرزند داد چون اسپران و سربان سپاه بالشکرهای اراسته در کمال
تجمل و هشتم پاپیوس سید نذال حضرت در ساعت خجسته تاریخ خمس و تسعین و تسعمایه از بلده بیجا پور در حیات
قادر غفور حضرت فرموده و بنا بر آنکه اولین پویشش آن عنوان صحیفه شصت و بیاری و قدرت جریده و جهاندار سے
بودار کان دولت و ایمان حضرت در وقت قدم نهادن در رکاب دولت مراسم تبار حسب قدرت و امکان
بظهور آورده و شاه و امینها نمودند عالمان باستقواب دلاور خان تخت طرف سرحد نظامشاه توجه فرموده و نگاه
قلعه او نیز نزول اجلال فرموده و در باب دخل در تیه قلعه کشانی شده از قلعه شولا پور و شاه در کت و کلیان و دیگر
قلع که در آنکند و واقع شده اند توپ و ضربین طلبیده مرضی لطف امشاه که در آن اوان پرده نشین بود
ایمیر شنیده چون دانست که صلاح بنجان موجب کلفت خاطر عدالت پناه است آتش خشم افروخته صلاح بنجان را بدین
کناه و دیگر کسانان که در جای خود مذکور خواهد شد اینها و امانت بسیار نمود و معتمد ساخته منصب نیشوای
تقاسم بکیم رجوع فرموده عدالت پناه چون ادمیت و مروت از آن پادشاه مشاهده نمود و کلمات اعجاز
امیر قاسم بکیم نیز متواتر رسیده دست تعرض از دامن المملکت کوتاه ساخته رایات حضرت آیات بجانب یلان
قطب شاه در ابراز آمد و از امتسار آن جبر سکنه که خود متاع صبر و سکیب از دست داده در دیای خطرناک
اقادند و محمد علی قطبشاه از آنکه سب پر خاش می دانت که چیت تجلیا هر چه تا متر بر اراق و ستادن پاک
ملا جهان و ترتیب اسباب تجمل محسوسه در زمان مشغول گشته در اثر مان که تاریخ هجری ست و تسعین و تسعمایه
بوده با کلی زرنگار شده ایوان بیک انتزعی رابع کف لایق و بدایای فایده مصوب خلاصه دو دو مان معطر سے
مصطفی خان استرآبادی بجانب اردوی پادشاه سلیمان گلین که در حوالی قلعه کلیان اقامت داشت بیرون
فرموده ایات بروداد از کیزان پستار هزاران لبت نامید زخار سر اسکر خان
سروبالا همه سین بروداد شیدیا زکوهرای نادر طلبها پز زکوشن جامه پاش از تصور زانجاس

۹۹۵

۹۹۶

فرنگی مدشتر بار زکاتهای مسمی چند خردار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بوش جهان منتظر متعاله سیم روضه دوم
 زحرگاه و خرسیر و او چندان کران شد تکلیف صرا و بیابان چون خبر قرب وصول پاکی تاج المذرت
 بسبع بهایون اعلی رسید از آنجا که حکیم علی الاطلاق در ضمن تراجیح کریم الذوات در رعایت خاطر زوجات
 مطهرات حکمتهای کوناگون و اسرار بوقلمون و رعیت فرموده اختراعت در ابتدا حبیب اعظم درگاه را بایل
 و حشم امر فرمود که به پیشواستاقه مراسم تو قیر بمقدم رسانند و در اواخر خود تیر بدولت و سعادت قریب
 نیم گروه با استقبال رفته آن ثمره شجر سلطنت را باره وی حجت قرین در آورد و پس از انقضای چهار روز
 از قدم میمنت لرزش کل جهان جهان فرج و سرور نصیب اولیای دولت قاهره گردید حضرت سلیمان شست
 اعلام شوکت و اجلال بجانب شاه در کت متحرک ساخت و خرامان خرامان سیرکنان و صید اهلان بمقصد
 ملازمان بارگاه بتنبی اسباب جشن و طوی و شرایط عهدیاری پرداختند و بعد از آنکه ایام تفریح و انبساط قیر
 یکماه امتداد یافت از باب تجیم و اصحاب تقویم حبه تعیین رتاف و قران سعیدین شی را اختیار کردند که فروغ کواکب
 مای بخش چراغ روز تواند بود و جهان از وجود چنان شبنمی استغنی از روز و لغز تواند شد بیت
 شبنمی عشرت در چون نشامی می دارد و سندان صبح مدنی مد و مهر از گرفتاران میدش چو شب
 دانی که عشرت بود صیدش شبنمی در روشنائی انچنان چست که خورشید از سوادش روی می شست
 و در انشب مصطفی خان نریب در نیت لاکلام و تجمل تام که پسندش امان ذوی الاحرام باشد متیام نموده
 حضرت سلیمانی بارکان دولت و امیران صاحب شوکت بمقام مقصود تشریف حضور ارزانی فرموده برنجی که
 متعارف مکت و کن است پاکی کلبر که کاشن عصمت را بشبتان خویش آورده مقارنه آن دو کوه بر هیچ سلطنت
 و اختربرج سعادت روی نمود بر عیس اوج کامکاری از نامید برج عصمت و کام روانی کام دل حاصل کرده بنده
 تامل آمانی بر کشاده علی الصبح که خورشید روشن چهره داد استاده غایت کرشمه دنا از جمله شب به بزم چهر
 خرامید خروجه شد طلعت فریون چشم در نهایت شوکت و احترام بر سندان سرافرازی شسته امرا و سران سله
 و وزرا و اعیان مکه بلوازم تنیت و مراسم نیاز پرداختند و کنار در چون کیه بجزوگان پراز خواستار

والی ابرار ساختند و زبان بدعا و سگوا کرد و انبیه مضمون این ابیات ادا نمودند نظم که ای زانوار ابرار
 چرخ روشن ز رفعت افر شاهی مریز مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو سپهر آتوشی و از عواطف
 پادشاه جهان پناه دلاور خان و تاجی صفت بان بختهای نقاست ارتسام و شمشیرهای مرصع نیام و سپاه
 زرین مرصع لبام نوازش یافته متبع و خوشوقت گردیدند مصطفی خان استرآبادی و محمادی که از جانب
 محمد علی قلی شاه سراسر پالکی محوف بصفت ایزدی آمده بودند تیر علی حسب در جاتم و تفاوت مراتبم بزیه
 لطف و احسان سرفراز گردیدند و بعد از فراغ از لوازم جشن و طوی عروسی و اختصاص نوازش
 یافتن خاص و عام بر احم سرودن و ابیات عشرت آیات از شاه در کتب با مبراز آمده شهنشاه عرش و سگاه
 بکر عز و جاه دار سلطنتی بجا آورد و بجهت سروده در بهار نزدی مصطفی خان را مجدداً منظور نظر عنایت گردید
 دو میل بزرگ نامی و چهارده میل رسمی و دو دانه هزاره چون لغت و دیکت کم مرصع و پنج سراسر سنگ
 مع زرین طلا و لبام مرصع و دیگر کتف و نقایس سرفراز گردانید و بخت خاصه مشرف ساخته قرین انوار و
 رخصت انصاف فرمود نظم بر آن دقیقه که در احترام واجب بود خاب شاه جهان یک
 بیکت بجا آورد والی الان که گیت خوشترام در میدان و طایع شاه شاه بی شب و نظیر در جولان گریست از ملک جهان
 و خاتون زمان سده پرورد و خربو جو آمده لیکن آنچه قید حیات اندک پرورد و در خجسته سیر اند انشاء الله
 تعالی در سایه بلند پای پادشاه عالم پناه الهای و توان زندگانی نموده زمان عمر و زندگانی این محرم
 جهانیان بمقتضای عسر طبعی برسد نظم الهی که این شاه فیروز بخت مرتب
 قرانیده تاج و تخت باناد در کامرائی بسی مرفه باقبال او برکته نهضت فرمودن
 شاه عدالت پناه بجانب ولایت مرتضی نظام شاه و پادشاه میران حسین بسعی امر
 بر خواه بر ضایر بجم نظایر استبران عالم حق و موجب نماند که چون منصب پیوانی مرتضی نظام شاه
 تقاسم بیکت تعلق گرفت و از آنکه بجانب سلیم نفس حکم از آن بود از رجوع انخدمت چندانی راضی و خوشحال
 نبود بر این مردم از اول که کا و از خسر فرق مسی کردند و زمین را از آسمان تیزی می نمودند فرصت دید

با نوع حسیله و مکر خود را داخل محانت سلطنت گردانیده جمعی و انجمنی بفرسایندند و قاسم بیگ و دیگر اعیان در
 کلبه‌ها ن مستقم ساخته بعضی را معتقد و مجبوس گردانیدند و بعضی را از بلده احمد نکر اخراج نمودند و چون مر قی نظام‌شاه
 گوشه نشین راست دیوانگی با او بود و بهتات پادشاهی کما یغنی بپذیردحت جماعت مذکور با قطع و مناصب برگز
 رسیدند نظم اگر او پنجه ارگن ثناحت استمان را در سیاهان ثناحت
 پرگمان و قصب شد انبارش زر بصدوق و در بحسب و ادش بناء علی هزار و اج و رونق از دو دو مان نظام
 افتاده و مر قی نظام‌شاه که همیشه در مقام تقیح و قتل فرزند خود میران حسین بود درین ایام بیشتر از پیشتر از اول
 مراسم سعی در کشتن او بجا آورده اسمعیل خان دکنی را که مستخدم خود میداشت بدان امر ترغیب فرمود و این خبر
 میرزا خان ولد سلطان حسین سزواری که در اندک تایم مقام قاسم بیگ شده خلعت پیشوایی در برداشت
 رسیده در اندیشه آن شد که بساط اطاعت را منطوی ساخته بقتل شاهزاده اقدام نماید بکات او را پادشاهی
 برداشت مر قی نظام‌شاه را از سلطنت مغرول گرداند و از آنکه این امر خطر بی اتفاق ارکان دولت عادل شاه
 صورت نمی یافت مخفی کی از مختدان خود را بجهت پور فرستاده دلاور خان را بر مانی اضمیر خویش آگاه
 گردانید و او پیغام میرزا خان بعرض عدالت پناه رسانیده چون آن اراده بجنب ظاهر موجب نجات میران
 و منتقم نظام دولتمانه بود شخص برادر عادل لب بقبول بطلب بگشود دلاور خان بجد و جسد تمام در سلان
 سفر متحرک شده در ماه جمادی اول ست و تعیین و تسلیه سپرده پاره پادشاهی بیرون فرستاد و در محبت
 میمون رشک سلاطین ربع مسکون از دار السلطنه بجا پور بیرون خر مسیده جهان را از طلوع آفتاب دیگر و
 بروشنی افزود و بتدریج و تانی بسر عدل نظام‌شاه رسیده چون آن خبر میرزا خان رسید بدان بخت که در محفل خود
 نوشته خواهد شد امرای احمد نکر را از خود کرده علم مخالفت برافراشته و از مر قی نظام‌شاه روگردان شد
 متوجه قلعه دولت آباد گردید و میران حسین که کجک در در آنجا مقید و مجبوس شده بود بر آورده روانه احمد نکر
 و از طرف دیگر شاه عدالت کتر که بجای همت بر جلوس شاهزاده مصروف داشته بود باسی هزار سوار از حده
 پرمده کوچ بر کوچ بجا آمد احمد نکر توجه فرمود تا مردم بر سر مر قی نظام‌شاه مستحق نکته برداخته میران حسین بفرستند

مقاله سیم روضه دوم
 ۸۵۵

۹۹۸

دور اترؤ کہ ظاہر فریہ مانوری کہ بیخ کرہ جی احمد نکر است مذب شمارہ سہ ماہ مذبت پناہ عادل شاہی گنت میران حسین
 با احمد نکر آمدہ و پیر کہ در انجا بودہ در طلعہ مقیدہ کردہ اندہ بہ نکتہ ایسا مشابہہ جلوس نمود و آنحضرت کسان فرستادہ
 بہنت سلطنت پرواحت و داجہ داشت کہ ملاقات می کردہ ہمشرد خود را دیدہ مستقر غزوہ جلال مراحت نماید
 کہ ناگاہ خبر رسید کہ سر حلقہ بی ہر و تان عالم مران حسن از غابت خفت عطل پیر والا کر خویش را با لواغ
 عتوبت بخت چہ میرزا خان کہ سہ ماہہ فنا بودہ و جمعی دیگر در وقتی کہ اردو لہ آباد برو جمع آمدہ بودند گفتند پنا
 سالہا پادشاہی کردہ و ملکہا کنودہ است سلطنت بر تو فرار نخواہد گرفت مگر وقتیکہ او در حیات نباشد و میران حسین
 پی انکہ با عدالت پناہ کہ قرب صوری و معنوی دانست مطارحہ نماید بعتل بدر قیام نمود حضرت سلیمان نزلت
 از استماع این خبر خویش نجابت آزرده شدہ و فتح عنایت ملاقات نمود و پیر حسین کردہ را کہ در سخن گفتن دلیر
 و پی باکت بودہ بر سہ رسالت بزودی فرستادہ پیغام کردہ کہ عرض از شکر گشتی و آمدن ما بدین حدود آن بودہ کہ برابر
 احمد نکر جلوس فرمودہ پیرت مرضی لطف امشاہ را کہ گوشہ نشینی اختیار کردہ بودہ کہ گنج خانہ یادگی از قلاع
 بوکلی سپردہ نگاہ داریم تا بفرافغ بال بعبادت قادر و ذہال مشغول باشد اکنون شنیدہ میشود کہ از و خاست عاقبت غضب
 سلطان روز است پذیرشیدہ قصد پیر بزرگوار نمودی حیثا اگر زیادہ از خود را بوسواس شیطانی دادہ ہستم
 بودی یکی از دو کار باسی کردی یا اورا تو من باسی فرستاد تا اورا بجا فطنت تمام کجا داشتہ ترا از دغذغہ خلگ
 سانم یا انکہ بہ نثر جہا شہم جان مان اورا گزیدہ سلبندہ مرتبہ میلانک پیر پیر منیکتہ اکنون یقین دان کہ
 چون پیر کشی بہ پیکس مبارکت میت خصوص پادشاہانرا مقرب در دیوان پادشاہ حقیقی بازخواست این خواہد شد
 و بکافات عمل ناشایستہ جوابی رسید ملاقات ترا بخود نہ بسندیدہ بجا شدیدہ اتقام حوالہ کردہ در وقت
 معارض احوال ہمتیکردم مبادا مردم عالم شکر گشتی مارا چہ سل بر طلع ملک نامیدہ و معطل بعرض دانند پس
 در بمان موضع زیارت مرضی نظامشاہ کردہ طبل کوچ روند و در پناہ حافظ علی الاطلاق بار الملکت خویش رسید
 چونکہ رایان طیب بارہ ادای باج و خراج مقرری مستل مسوزیدند و آنچه در مد علی عادل شاہ ہر سلطنت
 مصطفی خان اردستانی قبول کردہ بودہ میفرستادند در بمان سال بلبل خان حبشی با دو ہزار سوار با بجا بکسل

فرمود تا رایان آهند و در انضرب شمشیر ابدار مطیع ساخته خراج سه ساله را که سی و یکت لکت و پنجاه هزار هون^{مشت} با زیادت نماید و الا قلاع و بقاع ایشان را مفتوح گردانیده بجزه دیوان در آورده و تضاررا بستوز بحیال نگذشته بود که میران حسین چاکر بر زبان پادشاه اولیا جاری شده بود و بمجلس آمد جهانان مهدوی بران دو لختانه مسلط گشته و مذمب تبع مهدوی را رواج داده نسبت بجزبان و غیره راه استالت پیش گرفت و این خبر بدیده حیب پون^{مشت} شکر گشته حضرت عدالت پناه باستقواب دلاور خان جهت اصلاح دو لختانه نظام شاه که در ضمن آن چیزی می دیگر منظور بود در ماه رجب سنه سبع و شصین و شصت فرمود و فرامین متعدده متوالی و متواتر برای طلب بیلگان و لشکر انظر ف مشمل بر تا کید تمام شرف صدور یافت که بمجود وصول فرمان جهان مطاع مهنات انضوب را بجای الوقت موقوف و معطل داشته بر سبیل مسامت خود را بار دوی کیهان پومی باید رسانیده چاکر را ایات نصرت بنون که در ولایات نظامشاهی جلوه گرفته است می باید که آن محمد آله و له با شکر انظر ف بحسب ظرفیت رسید بشراف تقبیل عقبه علیه فرار کرده و درین باب قدغن واجب و لازم دانند و دلاور خان بعد از رسیدن اردو نظام بر قلعه شاه درکت مرتب یکماه مقام کرده چون از آمدن سلطان اثری ظاهر نشد پیش از آن وقت راستنم از دیار وقت جهانان مهدوی دانسته بجانب احمد نکر روان شد و جهانان بران مطلع گشته با پانزده هزار سوار پشته و فتنک بسیار در کباب همصیل نظام شاه با استقبال شاقه و در حوالی قصد اشتی معتبل از دوی عدال پناه در جای قلب فرود آمده و ازینکه موسم برسات بود و کاه و بیگانه باران میشد طرفین بحرب قیام نموده چون بیت روزی بران بگذشت جهانان مضطرب و متلاشی شده صلح بهتر از حرب دانست و جمعی را در میان انماخته از حضرت الملك^{الک} مراحبت نمود چون زنده و خلاصه شکر عادل شاهی نامزد ملبار بود و مبالغه و ابرام جهانان نیز از گذشته باین شرط که پاکلی همیشرو پادشاه خدیج سلطان از مع نعل بهاره وانه لشکر نصرت پیکر سازد و آن طمس در معرض قبول افتاد جهانان پاکلی خدیج سلطان زنده میران حسین مقول راجع بمقتاد و چهار هون مرسل داشته در روزی که از انجا کوچ واقع میشد سلطان با شوکت تور و پشتنک بالشکری مستعد جنگ بار و پیوست اما چون صلح شده و مهنات مغرور گشته بود ادن اوجیث مطلق کردید بیلگان که شفاعت و تدبیر نمود استان بران سخن شده بود مطلق از قفسد و جنس که بر سر با

مقاله سیم روز دهم
سنه ۹۵۰

و خراج از بخند و آورده بود. بظن احدی که زانید و با آنکه طبعان از رایان کرد و کش در آنک زمان مال خلیفگی
چشم داشت تحسین و آفرین، اشتهای بر عداوت دلاورخان مجتبی خدش نشد و شجر سخی او خلاف مقصود
داد و اجناسی که در وجه سنج آورده بود موقوف موافق سنج دلاورخان بجزوی و طویل قیمت میکردند
چنانچه چیزی که بده هزار بیون می ارزید هزار بیون برداشته بقصد امانت بلبل خان تهر رهز متعلقان رایان که همراه
او آمده بودند طلب می نمودند تا آنکه روزی دلاورخان در مجلس پادشاه دیوانداری میسر کرد که بلبل خان در محنت
حاضر شد و در مال در دست گرفته بدور کردن کس از پادشاه مشغول گشت. دلاورخان بحشم حارثت
نگاه کرد و گفت پادشاهی که فلک از حکم سرفری تا بد تو چگونه سر از فرمان او چسبند در ساعت روانه درگاه
نشدی بلبل خان که توجه و اتفاق قلبی پادشاه نسبت بکوشش فحیمه بود بسخن دلیر در آمده گفت بجا که پای پادشاه
که روشنی بخش دیده انجم افلاک است که من ترم نور زیده ام و با اختیار در انملکت توقف کرده ام مرا چه حسد
و یارا که خلاف حکم خاطر گذرانم وقتی که فرمان طلب من رسید بغزو دولت پادشاه میان ولایت کرمانگ
در آمده رایان بخند و دام مقهور ساخته سخن باج و خراج چندین ساله در میان دایم در زمان اگر کوچ
میکردم یا معنون فرمان بکوشش آنها میرسد این مبلغ که منند عاید خزانه عامه میسر کردید چنانچه بر حسب امر
ظاهر روشن است که لشکر اسلام نیز در آن جنگل محنت و منت بسیار میکشیدند تا بر آن توقف کونه واقع شد
اما تو که میدانستی که یومول لشکر بیار کاری بیش بخاوردت چگونه پادشاه را برداشته ملک بیکانه در گد
اگر پانزده روز دیگر در شاه درک مقام میسر کردی تا لشکر بیار میرسد انگاه با اتفاق حسن بولایت
نظام شاه داخل میشدی یقین که اکثر طاع و قناع او بجز پادشاه حجاب در می آمد و با وجود آن بجاه خود معترف و از عفو
پادشاه خلا بخش جرم پوش امید میدارم که باین شد در گناه کینه غلام خود را موافقت سازند دلاورخان
از انجواب و معارضه در باطن بر آشفته بود تیر گشت و غبار خاطر بر ساینده چون چاره نداشت در انجلس بحسب ظاهر
که از روی غضب بر کشود و ازین که در آنصورت با امرای کسب بد متفق گشته قهقهه بر آنکیزد جانب او گرفته بعضی حضرت
ساجد که چون بلبل خان از بندگان با اخلاص است و صد و صورت معقولیت دارد و التماس نیایم که از سرگناهان

مقالہ سیم روزہ دوم
۱۵۲۰

اود گذشتہ ہر اجم شہزادہ سرفراز سارند حضرت قبول النہاس فرمودہ قامت اور انجلیت عنایت مزین کردیند
 و بعد از تشریح مجلس دلاور خان از روی خصوصیت و مہربانی دست بیل خان گرفتہ بمنزلی خود برد و شرائط ضیافت
 بتقدیم رسانیدہ گفت من ترا فرزند خواندہ ام و در قہات پادشاہی اگر انجلیت دار سخت گیری منی کردم مردم
 عالم میکشند کہ در امور پادشاہی رعایت خاطر فرزند کردہ اورا هیچ کشت خیر مقدم خوش آمدی و صفا اوردی پس ہر
 از صہ نایب کہ با جمعیت خود ہمراہ بلبل خان جہ اطہار اطاعت و خدمت پادشاہ آمدہ بود بجلت پادشاہ
 نواختہ رخصت مساوت نمود و ہمچنین اطمینان را با ان پیسبار کہ با بلبل خان آمدہ بودند بطعنہای غیر مکرر اختصار
 دادہ قرین عنایت و حرمت بجانب مساکن خود مرض ساخت و با اینکار با بلبل خان از فریب دادہ فاضل گردانید
 بعد از آنکہ سایہ چہرستان سابر بلکہ حیا پوز اعتماد دلاور خان از اسبیلای بیجان متوجہ شہر شدہ اورا بتقصیر
 کہ فی الحقیقت تقصیر نبود موافقت ساختہ مقید گردانید و بعد از پنج ششماہ عہود موافقت زمان اخلاصا برآید و بعد
 ساختہ حقوق سابق و دلاور اورا فراموش کرد و با آنکہ شہزادی حضرت در آن بود معدوم البصرش ساختہ
 این معنی موافق مزاج قدسی شرح نیامد بنا بر آن بغایت کمرہ طبع اشرف کت و در اندر توی خاک کہ میاید لبر آید
 دست امیر من از دامن صنم کوتاہ کردید **نظم** اگر کیشش مردن ساز خوار
 بگردون گردان رود ز سرہ دار زمانہ ز گردون بزیر آتش بدست بدوشش پیاروش توجه
 کردن پادشاہ عالیجاہ بقصد امداد برہ نشاہ و حکمت دلاور خان با ہمبسال خان
 بر ضمیر روشنندان و فرطانت واضح و ہویدا با و کچون میران جہن از ساغر مکافات ثبوت مات چیدہ و سبیل برہ نشاہ بن حدیث پادشاہ
 منگن کہ بدست ثبوت کشگون چہ فرخند روز بکلف آوردہ طریق امن و امان را بطوارق وقت و محافظت متون گردانید و قوافل زفا
 و کاروان سلامت از اندبار کو چسپ کردہ شرارتش ہتہ جانسوز بدمان غریب و بومی رسید ہر آئینہ ہرج و مرج بدین
 وضع و شریف یکسان کردید نہ چنانکہ جمال خان مددوی جمعی از اہللاف و اوباش را از ہم آوردہ مقصدی امور منک
 ویالی کشت و مردم را دزل را دست گرفتہ با علی مراتب دنیوی فایز گردانید و برہ نشاہ ولد اسمعیل شہا کہ در بسا
 از جس برادر خود مرتضی نظم شہا کہ یکجہ در ملازمت جلال الدین محمد اکبر پادشاہ تی بود در نیوقت خبر طوبی سن نشینہ

به تمام انتزاع سلطنت شده میخواست که لشکر پادشاه دلی پس روکن آورده ملک موروثی را واهی بخوا
از پسر بگیرد عاقبت الامر رای او تغییر یافته بعضی اکبر پادشاه رسانید که لشکر پادشاهی اگر بمسرا خود بکن برم
امرای نظامی از شنیدن این خبر میسید و پیرامون من خواهم بگذشت اگر حکم شود که تنها با چند دورقه ایشانرا
ایل سارم و بلاهیت و ملاطفت و ولایت موروث تحریف کرده بهتر خواهد بود پادشاه را المعنی معقول افتاده
رضت فرمود مشروط با آنکه لعب با ناستیلائی ممالک آبا و اجداد مملکت برابر که لغاتان در سینه احمدی و تانین
و شمایه پیشکش بندگان مکرده بود او نیز پیشکش نماید بر پادشاه طوعا و کرها قبول ان امر کرده بجانب دکن روان شد
و در پکن بمیند یا کمره دکن است و در اندک از جانب اکبر شاه جاگیر داشت فروش کرده باستواریاچه ^{علیخان}
والی اسیر و بر پانچور تخت و حاجه نظام استریادی را تغییر لباس فرموده بصورت قلندران نزد امرای چهار فرستاد
که باطاعت و انقیاد وی دلالت نموده اقسام مواجد و عهد و قسم در میان آورد و حاجه نظام چون پیش ایشان رفت
و عرض از آمدن بیان نمود بعضی سر در طعنه اطاعت آورده برخی دیگر با نمودند و از جمله کسانی که قبول دعوت کردند
یکی جمباکیر خان جشی بود که در سرحد برابر نزدیک ولایت خانیس اقطاع داشته از ترویج مذہب محدود
خوانان زوال دولت جالخان بود قدم و حاجه را کرامی داشته با عرض داشت مشتمل بر طلب توجه بجانب برابر
معاوضت نمود و از عقب او با یکی از متعلقان خود را با تخت و هدایای نفیسه بهنیدار نزد نظام شاه فرستاده در پان
آمدن مبالغه و ابرام از حد اندازد بیرون برد و برغان نظام شاه بخاطر جمع با معدودی چند داخل برار شد
و چون بجالی مسکن جمباکیر خان رسید در وقت ملاقات بحسب اتفاق یا از روی لغاف میان ایشان حکمت
واقع شده جمباکیر خان مظفر گردید و بر پادشاه بد حال و پریشان از راه میگردید بود بارگشته بهنیدار رفت و نام
براجه علیخان تجیر نموده بر حقیقت واقع مطلع ساخته در دفع جالخان و امرای متمد و تسخیر مملکت احمد کرکنجای طلبید
وی جواب داد که اگر از اکبر پادشاه لشکر بمید میطلبی سلاطین دکن از تو بجنبید با جالخان متفق خواهند شد و صحبت
طولانی شده معلوم نیست که این عمل در مدت ده سال و بیست سال مفرغ کرده و مرا خود منتظر در در لشکر استن
استطاعت بنت که با جالخان محاربه کرده و دفع او نموده آید و ترا بر تخت احمد کرکنجای مکن سارم صلاح کار منظر در آن

تاریخ فرشته

۱۴

می بینیم که از میرجهت باز آمده جهات خود را بشاه فلکند فدر سکندربابگاه ابره سیم عادلشاه مغموس کرد اینست
که این امر پی توجه او صورت پذیر نخواهد شد بر شاه بر اینمونی بخت و مساز و ولانت راجه علیخان پی کبر پشه
مقصود بوده مکاتب محبت اسالیب که از مضامین آن حضرت سلیمانی مهربان گشته در صد داد او گردید معصوب
قاصدان قمر میر روانه دار استلطنه بجا آورده اند و ایشان بر عینیکه مزیدی بر آن مستور نباشد در ماه اخر
ربیع الاول ۹۹۸ بمقصد رسیده از کرد راه بنزل فقیر حقر محمد قاسم فرشته که در غره همان ماه بخلعت
نوگرمی و ملازمت عدالت پناه مشرف گشته بود آمد و پروانه که بر آن نظر شاه بخت خود نام این کترین نوشت بود
رسانیدند مضمون آنکه چون راهبانی که اعلی با نظر تو اند آمد در ترقف مخالفان و محاصران است قاصدان همگان
برق و باد روانه الفوتب کرده ام باید که آن وفاکیش زهر خنیک صلاح داند نام جات مخالفت سات ما را بنظر
افتدس بیایون اعلی برساند حسب المقدور انمقدار کوشش نماید که بزودی جواب آنها بروق مدعا برسد
چون دار سلطنت بر دلاور خان بود را قمر ایخروف قاصدا نزام مکاتب تروا و برده صورت حال باز نمود
دلاور خان مکاتب بر شاه را بشرف مطالعه حضرت سلیمانی مشرف گردانیده چون وقت خوبها بود شاه
مستعدا فانت و امداد گردیده پی وقت جواب بر آن شاه موافق مدعا بصل در آورده قاصدان را رخصت ساخت
فرموده در همان مهت روز مسرعان با حصار شکر با طرف شتافته بعد از اجتماع سپاه سلر برده و با نگاه پادشاهی
در همین طے که در شش گروهی حجاب پور است مرتفع گردید و شش شاه پی جمال بقال حسد و طالع بجایون روز
چشم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بقصد استیصال جلالخان مددوی و تقویض سلطنت احمد مکر بر شاه مروج
صوب شاه در کت گشت و بعد از آنکه چراتان سالی سایه وصول بر مرعزار شاه در کت افتحت و بهوای
اندیا را از چهار سم سمند شمیرار عالی مقدار شکر گشت جهت استیغای عیش و عشرت در ان مقام دگشار امتیانت
افراشت و از خیمه حنه گاه و شامیانه و بارگاه ظاهران حصار را نمونه بشت برین گردانیده بشاط
و ابسطا پروا حنت و استالت ناما بنام اشرف و اعیان مملکت برار مرسل داشت که میامن تا مید استانی
بهت طوکانه بران کاشته ایم که عالی حضرت بر شاه را بخت احمد مکر متکن ساخته پیرش اسمعیل را از نیشل